

سه دیدگاه در روش شناسی  
علوم اجتماعی

دین  
و  
اقتصاد

دکتر عماد افروغ

اگر ما بخواهیم به دنبال یک نظریه اجتماعی یا یک نظریه سیاسی باشیم، باید به این پرسش، پاسخ دهیم که تئوری شناخت ما چیست؟ همین جا این مسأله پیش می‌آید که آیا می‌توان در مباحث فلسفی از کلمه تئوری استفاده نمود. البته یک معنای متداول و غیرعلمی تئوری، نظر است (با این معنا در مباحث فلسفی هم تئوری داریم) اما اگر تئوری را به معنای علمی آن به کار ببریم و بگوئیم تئوری به دنبال ارتباط دادن بین متغیرهاست، آن وقت قابل پرسش خواهد بود که آیا در مباحث فلسفی تئوری داریم؟ اینجا بحث پیش می‌آید که وجه افتراق فلسفه و علم چیست؟ بعضی گفته‌اند علم، جزئی‌نگر است با واقعیات خاص سروکار دارد، یافته‌هایش، قابلیت تکرار دارد. بعضی کلان‌تر نگاه می‌کنند و می‌گویند علم هم به مانند فلسفه، انتزاعی است. علم هم با یک سازه ذهنی شروع می‌شود. پس تفاوت این دو در کجاست. می‌گویند علم Theory dependent است و وابسته به تئوری است ولی در فلسفه اینچنین نیست. به هر حال آنچه به نظر می‌رسد این است که فلسفه با ارتباط متغیرها، با R و میزان‌ها سروکار ندارد. فلسفه از ماهیات، به طور کلی صحبت می‌کند اما به ارتباط بین پدیده‌ها و میزان‌ها توجهی ندارد.

از این مطلب بگذریم، یکی از بحث‌های ما هنگامی که درباره نظریه اجتماعی صحبت می‌شود این است که تئوری شناخت ما چیست؟ ما در رابطه با شناخت، از چه پارادایمی بهره می‌جوئیم. پارادایم هم که می‌گوئیم آن را به معنی دقیق کوهنی آن بیان نمی‌کنم و نمی‌خواهم در دام مفهوم کوهنی پارادایم و بحث‌ها و مناقشات پیرامون آن بیفتم. من پارادایم را به عنوان یک دیدگاه، یک چشم‌انداز و پیش‌فرض و گزاره به کار می‌برم. در رابطه با شناخت، سه تا پارادایم و جریان غالب وجود دارد:

۱- پوزتیویسم

۲- هرمنوتیک

۳- رئالیسم

اینها سه پارادایم شناخت هستند. البته این آقای «برایان فی» که من در حال حاضر بیشتر بر آراء او تکیه دارم، خود را انتقادگرا معرفی کرده‌اند. از این جهت ایشان را در این دسته جای می‌دهیم البته بعضی از پوزتیویست‌ها خود را انتقادگرا نامیده‌اند، اما به معنایی کاملاً متفاوت.

غیر از پارادایم شناخت، هر نظریه اجتماعی، دو مؤلفه دیگر هم دارد:

۱- نقش سوژه: در بررسی نظریه اجتماعی به انگیزه‌ها، احساسات، نیات، عشق‌های محقق می‌توان پرداخت. بحث سوژه یکی از مهم‌ترین مباحث تأویل‌گران (هرمونوتیسین‌ها) می‌باشد.

۲- ابعاد هنجاری: مؤلفه دیگر نظریه اجتماعی مسایل و بحث‌های هنجاری است. این ابعاد هنجاری هم در عمل، هم در اجتماع و هم در فلسفه سیاسی مطرح می‌گردند (سؤال) آیا منظور از ابعاد هنجاری همان ارزش‌ها می‌باشند؟ منظور از ابعاد هنجاری همان normative می‌باشد. معمولاً جامعه‌شناسان بین هنجار و ارزش و جهان‌بینی ارتباطی را در نظر می‌گیرند که علاوه بر ارتباطی که در نفس الامر این مؤلفه‌ها با هم دارند این ارتباط هم در اجتماع قابل ردیابی است، اما

یک رابطه یک به یک هم نیست. همیشه شکافی بین هنجارها و ارزش‌ها وجود دارد که ریشه آن در عوامل اجتماعی است. مثلاً فرد گاهی می‌ترسد ارزش‌های شخصی خود را که برخلاف هنجارهای جامعه است ابراز کند و یا فرد از روی مصلحت پنهان‌کاری می‌کند و یا گاهی فرد اغوا می‌شود، فریب می‌خورد. البته این شکاف علی‌القاعده و اجتماع هزاره و یک اتفاق می‌افتد.

یک حرفی رئالیست‌ها می‌زنند که مهم است و آن این‌که: «شرایط اجتماعی تولید معرفت، محتوی معرفت را ایجاد می‌کند». خود اجتماع علمی شما، باید‌ها و نبایدهایی که در زندگی دارید و فلسفه سیاسی شما، در نوع نگرش و معرفت شما تأثیر بسزایی دارد. شما اگر اصالت فرد باشید نسبت به زمانی که طرفدار اصالت است. شما خیلی راحت از طریق فلسفه سیاسی وی می‌توانید نوع نگرش‌های او را ردیابی کنید، این بدان معنا است که کسی نمی‌تواند بگوید: من این گرایش‌ها را کنار می‌گذارم و صرفاً می‌خواهم واقعیت را آنچنان که هست بشناسم. حرف اساسی آقای «برایان فی» همین است که: علوم اجتماعی با فلسفه سیاسی پیوند خورده است. او می‌گوید که این دو مؤلفه با هم گره خورده‌اند. نوع هنجارهای محقق، باید و نبایدهایی که دارد و فلسفه سیاسی که اتخاذ می‌کند بر علوم اجتماعی او تأثیر بسزایی دارد. بعد در ادامه سلسله مباحث خود، (برایان فی) ادعاهایی را که در پارادایم شناخت‌شناسی مطرح شده است را ذکر می‌کند. در اینجا سه جریان را که در دنیا مطرح هستند را ذکر می‌کند (اگرچه جریانات دیگری هم هستند که ما در اینجا از ذکر آنها خودداری می‌کنیم):

۱- پوزتیویسم

۲- هرمنوتیک

۳- رئالیسم

جریان سوم در ایران، اساساً مطرح نشده است. ما در دانشگاه صنعتی شریف پیشنهاد کردیم که بیاید روی کتاب «فی» کار کنید. این نظر گاه سوم، تنها در حیطه علوم اجتماعی نیست بلکه حوزه علوم طبیعی را هم شامل می‌شود. منتها در علوم اجتماعی راحت‌تر و آشکارتر این نظرگاه فهمیده می‌شود.

جریان اول، مربوط به پوزتیویست‌ها است. اساساً تمام حرف پوزتیویست‌ها این است که واقعیات از ارزش‌ها جداست. به زعم ایشان می‌توانیم واقعیات را منهای ارزش‌ها هنجارها و فلسفه سیاسی، آنچنان که هستند، بشناسیم و ارزش‌ها را در امر شناخت دخالت ندهیم. در بین پوزتیویست‌ها دو جریان غالب وجود دارد:

۱- پوزتیویست‌های کلاسیک یا همان طرفداران حلقه وین

۲- نفی‌گرایان (negativists)

این هر دو مدعی هستند که می‌توان فارغ از ارزش (value free) برخورد کرد. با این تفاوت که پوزتیویست‌های کلاسیک، از اکتشاف و مشاهده شروع می‌کنند و می‌گویند که می‌توانیم بدون نظریه و بدون دخالت دادن ارزش‌ها در تحقیق دنبال کشف واقعیات باشیم، در حالی که آقای پوپر می‌گوید: نخیر، ما در مشاهده خود سرشار از تئوری، نظریه، دغدغه و ارزش هستیم و کار عملی با

یک نظریه شروع می‌شود. در هر حال وجه اشتراک هر دوی اینها این است که داوری را به تجربه می‌دهند. اما در پوزیتیویسم کلاسیک، تجربه صرفاً داور نیست. یعنی ما چندین بار تجربه می‌کنیم، آنوقت ذهن، تعمیم می‌دهد. در اینجا، باز تعمیم، کار ذهن است. اما اگرچه در آراء پوپر ذهن و تعمیم، هم قابل قبول است ولی در نظریات پوزیتیویست‌های کلاسیک، کاملاً آشکار است. اما پوپر می‌گوید، با یک بار رد تجربی، تکلیف یک نظریه معلوم می‌شود. اگر گزاره تجربی ما مبطل نظریه نبود که هیچ، اما اگر رد کرد، کل یک نظریه باطل می‌شود و این به این معنای تجربه‌گرایی است.

**ترکش دوز: در اندیشه پوپر این ردپذیری یا refutation، ظرفیت بالقوه رد شدن برای یک نظریه است.**

جواب: من از شما سؤال می‌کنم که این ظرفیت بالقوه در کجاست؟ در خود نظریه است و نکته دیگر اینکه باید رد کردن چیست، تجربه است. آیا تجربه داور می‌شود؟ خوب چطور شد تجربه در مقام کشف، وابسته به نظریه بود اما در مقام داوری لباس تئوری را از تن بر می‌کند و مستقل از تئوری، به داوری، درباره یک نظریه می‌پردازد و آیا این تجربه‌گرایی نیست و حتی خیلی خام‌تر از نوع اول نیست؟ در آراء پوزیتیویست‌های کلاسیک، یک بار تجربه نمی‌کردیم. چندین بار این کار را انجام می‌دادیم ولی در ابطال‌گرایی با یکبار رد تجربی، یک نظریه ابطال می‌شود. انتقاداتی به پوزیتیویسم وارد شده است. فرض استقراء این است که بر مبنای مشاهدات مکرر گذشته، ما آینده را پیش‌بینی می‌کنیم. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر دنیا در حال تغییر بود آیا شما می‌توانید درباره آینده، بر مبنای گذشته، نظر بدهید. همین تقدیر ابطال‌گرایی وارد می‌شود که اگر شما یک نظریه را با X یک بار رد تجربی باطل کردید، شاید در آینده همان تجربه، نظریه شما را تأیید کرد. نقد دیگری که بر ابطال‌گرایی وارد است، این است که از کجا معلوم، این تجربه همان مبطل نظریه ما باشد و بالاخره آخرین مناقشه بر ابطال‌گرایی این است که آوردن یک نظریه برای خودکاری و منطقی دارد. آیا یک نظریه خودبخودی و بی‌هیچ زمینه پیشین، ایجاد می‌شود؟ اساساً پرسشی که از پوزیتیویست‌ها می‌توان پرسید این است که در این تجربه به دنبال چه می‌گردید؟ تجربه چقدر توانایی دارد. چقدر می‌تواند نظریه و قانونی را اثبات یا رد بنماید. با توجه به پیش‌فرض‌های کانتی «برایان فی» عنوان می‌شود که شأن تجربه کشف نمودن است نه رسیدن به بوده‌ها. نهایت تجربه می‌تواند نظم‌ها را همگونی‌ها را یا regularity ها را کشف کند. درک ضرورت‌ها و روابط علی و جوهر اشیاء، در شأن ذهن است نه تجربه. به هر حال این نقدهایی بود که بر این دو دیدگاه پوزیتیویستی وارد شده است.

**ترکش دوز: آیا می‌توان این تعبیر را مطرح کرد و عنوان نمود که این دو نحله به فرایندهای واقعی تکوین علم در تاریخ بی‌توجه‌اند؟**

ج) اینجا بحث تاریخ علم و فلسفه علم مطرح می‌شود. جامعه‌شناسی علم در برابر فلسفه علم قد علم کرده است. حتی خود جامعه‌شناسی علم، هم تلنگرهای اساسی خورده است و به تدریج جای خود را به تاریخ علم می‌دهد یعنی یک بی‌قاعدگی و بی‌روشی بر فرایند اکتشاف علمی حاکم است. برخلاف پوزیتیویست‌ها و خصوصاً ابطال‌گرایان که می‌گویند علم به شکل خاصی به وجود می‌آید. من فکر می‌کنم اگر فرصت داشته باشیم و جلوتر برویم و آراء رئالیست‌ها را بیان کنیم خواهیم دید که رئالیست‌ها پای خیلی از چیزها را وسط می‌کشند. پای تاریخ را هم به میان می‌کشند بدون اینکه در دام تاریخی‌گرایی بیفتند. چرا که این خطر وجود دارد که وقتی به تاریخ اهمیت زیادی بدهیم و بر روی پدیده‌ها مهر زمان و مکان بزنیم به نسبی‌گرایی در غلطیم و نتوانیم گزاره‌های عام تولید کنیم. پوزیتیویست‌ها به دنبال شناخت عام هستند. آنها می‌خواهند قانون ارائه دهند. گزاره‌های کلی بدهند هرچند برخی گفته‌اند که آنها خود در دام تاریخ‌گرایی می‌افتند. آنها علت‌گرا هستند نه دلیل‌گرا (به بحث دانیل لیتل در کتاب تبیین در علوم اجتماعی نظر دارد) یعنی به دنبال انگیزه‌های فردی کنش افراد نیستند.

### سؤال) این همان بحث پیتر وینچ است؟

ج) نه، بحث پیتر وینچ بحث دیگری است. وینچ بیشتر در سلک اصحاب هرمونیک قرار می‌گیرد.

نکته حائز اهمیت دیگر در مبحث پوزیتیویست‌ها این است که آنها قایل به وحدت علوم در روش هستند و تفاوت علوم را تنها در کمیت و پیچیدگی می‌دانند نه در کیفیت و تفاوت نوعی داشتن.

پوپر هم به یک معنا، پوزیتیویست است. حداقل در مقام گردآوری داده‌ها، دیدگاه پوزیتیویستی دارد. حتی کسانی مثل مارکس هم با ماتریالیسم تاریخی خود که دیدگاهی غیرپوزیتیویستی است، ارادت خاصی به نگرش علمی (پوزیتیویستی) دارند که این خود نشانه‌ای از تناقض در آراء ایشان است. «برایان فی» از جانب پوزیتیویست‌ها می‌گوید که آنچه بر سر بشر آمده است و دعوایها و نزاع‌های علمی، که در گرفته است؛ دعوا بر سر هدف یا ارزش نبوده است؛ بلکه نزاعی بر سر ابزارها بوده است. ادعای پوزیتیویست‌ها این است که اگر فارغ از ارزش سعی کنیم واقعیات را بشناسیم؛ تفاوت‌ها، نزاع‌ها حل می‌شود. سخن این است که واقعیات، خود شناخته نشده است. در این رابطه دو تعبیر را یکسان به کار می‌برند یکی *fact value* دیگری *means value* ارزش واقعی و ارزش ابزاری. خلاصه می‌گویند اگر، واقعیات را با ابزار مناسب بشناسیم مشکلی به وجود نمی‌آید. به همین دلیل واژه‌ای ایجاد می‌شود به نام دانشمند سیاست‌گذار (۱) نگاه اثباتی «کنت» هم همین بوده است. یعنی دانشمند، توانایی حل و فصل معضلات را دارد. خوب در نقد این گفتار می‌توان این پرسش را مطرح کرد که محک و ملاک این ابزارهای شناخت چیست. ممکن است اقتصاددانان بگویند: *efficiency* یا کارایی و مثرتر بودن. خوب سؤال اینجاست که مگر نه این که خود کارایی هم محک و ملاک می‌خواهد. کارایی یا *efficiency* نسبت به چه چیزی؟ چه کسی

می‌خواهد تشخیص دهد. داور سنجش کارایی چیست؟ یعنی شما باز ارزش‌های خود را در امر تحقیق دخالت می‌دهید. بعد برایان فی می‌گوید این ارتباط عملی یا ربط تئوری با عمل و آمیختگی تئوری اجتماعی با مسایل هنجاری و ارزشی تنها به انگیزه محقق بر نمی‌گردد. بلکه در این نوع نگاه پوزتیویستی یک هویت ساختاری یا (Structural identity) یا یک ضرورت ساختاری وجود دارد. شما وقتی تبیین می‌کنید، می‌توانید پیش‌بینی کنید وقتی تبیین و پیش‌بینی کردید می‌توانید امور را دستکاری کنید. می‌توانید کنترل نمایید. کانت هم به عنوان پدر دیدگاه اثباتی همین را می‌گفت. یک نگاه کنترلی در ذات این نحله وجود دارد. ضمن اینکه ملزومات خاص خود را دارد. مثلاً نخبه‌پرور است یعنی به کسانی که بتوانند ابزارهای شناخت را به درستی به کار ببندند اهمیت می‌دهد. چرا که می‌خواهد در جامعه، عقلانیت صوری حاکم شود.

**دکتر شجاعی زند:** با توجه به این مطلب که وقتی تبیین بکنیم، می‌توانیم پیش‌بینی نماییم و همینطور کنترل خواهیم داشت. این دیدگاه را که فرایند تاریخ دو مقطعی است (دوران سنتی و دوران مدرنیته) به زیر سؤال می‌برد. در آن دیدگاه مطرح می‌شد که در دوران سنتی، شناخت برای شناخت بوده است و در دوران مدرنیته شناخت برای کنترل جهان. با توجه به مطالبی که گفته شد این دیدگاه رد می‌شود.

ج) بله اگرچه پوزتیویست‌ها مدعی هستند که به دنبال شناخت محض هستند ولی آقای «برایان فی» می‌گوید: حرف‌های مستقیم پوزتیویست‌ها این ادعا را رد می‌کند به هر حال گاهی صریحاً به هدف کنترل و پیش‌بینی اعتراف کرده‌اند و هم ضرورت‌های ساختاری این نوع نگاه، که نمی‌تواند شناخت محض باشد. اما یک نکته‌ای هست که رئالیست‌ها مطرح می‌کنند و می‌گویند: ما تبیین داریم و وقتی چیزی را تبیین کردیم توانایی دستکاری و کنترل آن را هم خواهیم داشت. اما پیش‌بینی نداریم. وقتی پیش‌بینی می‌کنیم فرض کرده‌ایم که سیستم، یک سیستم بسته است. در حالی که در اجتماع، سیستم یک سیستم باز است. خصوصاً اینکه با عاملیت سروکار یا agency (یعنی کنش‌گر خلاق) سروکار داریم. در نگاه پوزتیویستی، انسان فاقد اراده آزاد و مستقل است. نوعی نگاه علت‌گرا (جبرمدار) دارد. نمونه آنها هم دورکیم است. یک عبارتی در کتاب «فی» وجود دارد می‌گوید: «از بررسی مفهوم تبیین، یک نوع درک علت‌گرا، در نگاه پوزتیویستی استنباط می‌شود» قبل از آنکه من نقدهای آقای «برایان فی» را بگویم این جمله وی را مطرح می‌کنم که: بین علوم اجتماعی اثبات‌گرا، کنترل فنی و صنعتی‌گرایی industrialism ارتباط لاینفک وجود دارد. یعنی این هر سه، یکدیگر را تقویت می‌کنند. گزینشی نمی‌توانید برخورد کنید یکی از این سه را بدون دو تای دیگر بخواهید.

**ترکش دوز:** منظور از صنعتی‌گرایی، یک نوع گرایش ایدئولوژیک و ارزشی به صنعت

است و نه صنعتی شدن؟

ج) بله خود او می‌گوید industrialism و نه industrialisation.

خلاصه آقای «برایان فی» چهار نقد را به پوزتیویسم وارد می‌کند:

- ۱- ظهور علم اجتماعی سیاست‌گذار که حاکی از این جهان در حال صنعتی شدن و عقلانی است و اهمیت و توجهی که به ارزش‌های ابزاری می‌کند.
- ۲- نوعی برخورد شی‌انگارانه با انسان و پدیده‌های اجتماعی که به موجب آن همه چیز تقلیل پیدا می‌کند به شیء توجهی به نیت و گزینش‌های کنشگر ندارد.
- ۳- این دیدگاه دعوها و منازعات سیاسی را بی‌خاصیت می‌کند. گویی جدال‌ها و مناقشات سیاسی همه بر سر ابزار بوده است و بدین‌سان دیدگاهی اقتدارگرا و ضدپلورالیستی دارد. چرا که با نوعی تجویز مدعی است که راه درست این است که ما می‌گوییم و لاغیر، دعوهای ارزشی را به شناخت و کاربرد نادرست ابزار فرو می‌کاهد و توجهی به این نکته ندارد که دعوها، ساختاری است و لذا به نوعی، سیاست را بی‌خاصیت می‌کند.
- ۴- پوزتیویسم ابزار برای فرادستان و در خدمت توجیه نظام صنعتی است. باید توجه داشت که همه اینها تلاش می‌کنند نظام صنعتی را با تمام هزینه‌های آن توجیه و تنفیص نمایند. به هر حال «برایان فی» بار دیگر حرفش را تکرار می‌کند که: بین نظریه اجتماعی و عمل سیاسی رابطه منطقی وجود دارد. این ارتباط در تأویل گرایان (اصحاب هرمنوتیک) و انتقادگرایان هم هست. اما اگرچه در پوزتیویسم این ارتباط ریشه‌ای و جانسوز است درعین حال صاحب‌نظران این بینش جار می‌زنند که چنین ارتباط و پیوندی وجود ندارد و ما می‌توانیم بی‌طرفی خود را حفظ کنیم.

**دکتر مؤمنی: این که می‌گویید بین نظریه اجتماعی و عمل سیاسی ارتباط معنادار وجود دارد مقصود همان رویکرد فکری problem oriented است.**

جواب: «برایان فی» می‌گوید جهت‌گیری ارزشی فقط در عرصه انتخاب موضوع نیست. در فرایند تحقیق هم هست. اساساً تبیین با جهت‌گیری سیاسی پیوند دارد و ضمن اینکه تبیین، نوعی تجویز است.

**ترکش دوز: problem oriented می‌تواند صرفاً شأن نظری داشته باشد، یعنی یک نظریه را برای تفسیر فلان واقعه بر می‌گزینیم اما به نظر می‌رسد اینجا منظور، معطوف به عملی بودن نظریه است. مقصود، ارتباط نظریه با پراتیک است.**

ج) بله رئالیست‌ها همین را می‌گویند. مثلاً همین آقای «بسکار» حرف آخر را زده است و آن اینکه هر نظریه اجتماعی یک فلسفه اخلاق است و نقطه عزیمت ما می‌تواند این باشد که چطور می‌توان این نظرات را بومی کرد. چطور این نظریات می‌تواند برای ما مفید باشد؟

ترکش دوز: یکی از انتقادهایی که از جانب تأویل‌گران بر پوزیتیویست‌ها وارد شده است عدم توجه به بحث معنا و اعتباریات است. حال اگر این معنا را برخاسته از یک بستر و زمینه اجتماعی بدانیم هر دو یک رویکرد پوزیتیویستی و هرمنوتیکی نارسا به نظر می‌رسند.

(ج) از آنجا که پوزیتیویست به پدیده‌ها به منزله شیء می‌نگرند در صدد کشف معنای ذهنی کشنگران نیستند و از طرفی وقتی این کار را انجام می‌دهیم درک معنای پدیده را و درک آن را در زمینه جسته‌ایم و این خرد کردن پدیده اجتماعی است. در صورتی که پوزیتیویست‌ها به دنبال گزاره‌های عام هستند. به دنبال قوانین کلی می‌باشند. وقتی که معنای یک پدیده اجتماعی را می‌خواهیم بفهمیم باید شرایط و زمینه‌های اجتماعی که آن عمل معنی‌دار، در آن انجام شده است را درک کنیم و همین درک پدیده‌ها در بستر زمینه‌های اجتماعی، یعنی مهر تأیید زدن به تاریخی بودن آن.

**سؤال: آیا ارتباط بین نظریه اجتماعی و عمل سیاسی از جانب محقق درک می‌شود.**

(ج) می‌تواند این عمل (تحقیق) آگاهانه باشد یا غافلانه.

**سؤال: و آیا در این صورت، از پوزیتیویسم تجویز بیرون می‌آید؟**

(ج) بله، من می‌خواهم بگویم که از این دیدگاه تجویز می‌ریزد، سرشار از ایدئولوژی و ارزش است.

این نحله دارای چند اصل متافیزیکی یا (پیش فرض) است:

۱- جهان قاعده‌مند است. (دارای قانون، نظم و قاعده است)

۲- انسان، توانایی شناخت دارد.

۳- علم از جهل ارجح است.

۴- هیچ چیز بدیهی نیست.

۵- پدیده‌های طبیعی، علت طبیعی دارند.

۶- همه چیز از حس و ادراک به دست می‌آید.

خوب، شما همین تناقضات را ببینید. اگر شما می‌گویید هیچ چیز بدیهی نیست، پس چرا این موارد را مفروض (بدیهی) گرفته‌اید. دیگر اینکه شما چطور می‌توانید اثبات تجربی کنید که علم از جهل ارجح است. چطور می‌توانید ثابت کنید که پدیده‌های طبیعی، علت طبیعی دارند. دیگر از اینکه اگر فرض بگیریم که همه چیز از حس و ادراک به دست می‌آید، ناقض همین مفروضات خودشان است. اگر شما به قول «فی» این مفروضات را عوض کنید، علم شما عوض می‌شود. نهایتاً بحث صدق و کذب تجربی‌شان زیر سؤال رفته است. توانایی تجربه تا چه اندازه است؟ آیا می‌تواند چیزی را اثبات یا رد نماید. بله، خود ما هم از تجربه استفاده می‌کنیم. از تجربه، در تحقیقات خودمان بهره می‌گیریم و فکر می‌کنیم واقعیات را آنچنان که هستند تجربه می‌کنیم؟ اما آیا واقعاً



همین‌طور است. ما وقتی در حال تجربه هستیم از دالانی از معانی، نمادها، ارزش‌ها و قراردادهای عبور می‌کنیم.

این مطلب که آورده شد انتقادهایی است که بر پوزتیویسم از ناحیه اصحاب هرمنوتیک و انتقادگرایان وارد آمده است. اما رئالیسم انتقادی یا جریان سوم نقطهٔ عزیمت خود را انتقادهای هرمنوتیک‌ها قرار می‌دهند و از آنها استفاده می‌کنند. منتها می‌گویند نقدهای زیادی هم بر تأویل‌گران وارد است و ما سعی می‌کنیم به این انتقادهای هم توجه داشته باشیم.

**ترکش دوز: علم در نگاه «برایان فی» به ایدئولوژی، به معنای مارکسی آن تقلیل**

**نمی‌یابد؟**

(ج) خیر، ایدئولوژی در نگاه مارکس یعنی آگاهی غلط. چون نویسنده، طرفدار علم است نمی‌خواهد علم را آگاهی غلط بداند، مگر علم را با نگرش پوزتیویستی به علم یکسان بنگاریم. اتفاقاً می‌گوید: این پوزتیویست‌ها هستند که دارند آگاهی غلط می‌دهند نه من. پوزتیویست‌ها هستند که به ارزش‌ها و تفسیرها توجهی ندارند من که می‌گویم از دیالوگ و گفتگو شروع کنید.

**اگر علم واقعاً دغدغهٔ عملی داشته باشد و این یعنی تجویز، این امر با روح علم که صحبت از صدق و کذب گزاره‌ها است منافاتی دارد اگر علم سرشار از گزاره‌های انشایی باشد، ما صدق و کذب نداریم و این یعنی نفی علم.**

(ج) خوب. معنای صدق و کذب در علوم اجتماعی یک جور دیگر می‌شود. صدق و کذب در اینجا، با سازوکار منطقی تئوری ارتباط پیدا می‌کند و با قدرت‌رهایی بخشی به انسان معین می‌گردد یعنی تا چه حد می‌تواند این تئوری انسان را رها و سبک سازد و تا حدی هم توافق بین ذهنی و مشاهده‌ای (intersubjectivity) مطرح می‌گردد.

در ضمن در اینجا بحث ضرورت هم مطرح می‌گردد. ضرورت، عام است. زمینه‌مند و تاریخی نیست. رئالیست‌ها می‌گویند: دو دسته روابط وجود دارد:

۱- روابط انضمامی (مشاهده‌ای)

۲- روابط انتزاعی

روابط ضروری و علی را شما در انضمام می‌بینید. ما عوامل اعدادی و انضمامی را در مشاهده و تجربه می‌یابیم اما در یک بستری از روابط ضروری انتزاعی که توسط ذهن ادراک می‌شود. دو مثال در این رابطه می‌توان زد. فرض کنید که مقداری باروت (در اینجا) داشته باشیم. قدرت احتراق در ذات باروت است اما برای احتراق نیاز به کبریت، یک دکمه و ... است فیلسوفان به ما می‌گویند باروت، بالقوه، توانایی احتراق دارد؛ این احتراق، هنگامی که عوامل ایجادکننده احتراق باشد، صورت واقع به خود می‌گیرد. حال مارکسیست‌ها به این عوامل می‌گفتند شرط در هر صورت یکی جنبهٔ علی دارد. یعنی قدرت احتراق باروت و یکی جنبه مشاهده‌ای و انضمامی مثل شرایط تحریک. درواقع ضرورت احتراق از مشاهدهٔ شرایط احتراق به دست نمی‌آید و این یک مسألهٔ انتزاعی است. آنچه ما

را به قبول حکم علی و می‌دارد ذهن است که قدرت احتراق را به صورت بالقوه در باروت درک کرده است و الا شما می‌توانید کبریت و باروت و جرقه آتش را داشته باشید ولی فرض کنید که احتراق صورت نگیرد.

یک دسته از این پوزیتیویست‌ها، هم خودشان را انتقادی می‌نامند. مثل پوپر که علیه اثبات‌گرایان کلاسیک بحث می‌کند و خود را نفی‌کننده می‌نامد. اما انتقادگرایی پوپر با انتقادگرایی جریان سوم فرق اساسی دارد. پوپر، آشکارا پوزیتیویست است و دعوهایی که بین پوپر و دالامبر و پارسونز و ... مطرح شده است همه حاکی از همین است. به هر حال پوپر به تجربه اعتقاد دارد.

اما در مورد هرمنوتیک یعنی دیدگاه سوم، بحث هرمنوتیک مبتنی بر ارتباطات، کنش و تفسیر است و فرض بر این است که کنش انسان آگاهانه است. کنش آدمی مبتنی بر تفسیر است. کنش انسانی بر پایه نیت است و فهم این نیت از طریق تفسیر کنش کنشگران است و برای این کار، باید یکسری مناسبات و ارتباطات را دریافت و برای ارتباط، زبان و درک زبان لازم است. مسأله اصلی این است که بسیاری از کسانی که بحث کنش را مطرح می‌کنند؛ به زمینه‌ها و قواعد حاکم بر کنش انسانی واقف هستند. به هر حال، ما در یک زمینه اجتماعی کنش می‌کنیم. اصطلاح قواعد رفتاری مطرح می‌شود. یعنی به رغم آگاهانه بودن کنش، به قواعد هنجاری حاکم بر آن هم توجه می‌شود. تمام کسانی که در این وادی کار می‌کنند مانند تفسیری‌ها و روش‌شناسان مردم‌نگار (Eghnomethodology) به این مناسبات زمینه‌ای توجه دارند و فهم کنش کنش‌گر، را از طریق درک زمینه‌ها و بسترها میسر می‌دانند.

به هر حال علوم اجتماعی تفسیری، نگاه فلسفی‌تری دارد و کمتر خود را اسیر ملزومات روش‌شناسی می‌کند. نقدهایی بر دیدگاه هرمنوتیک وارد شده است:

۱- فرض بر این است که همه کنش‌ها آگاهانه است و در نتیجه به کنش‌های ناآگاهانه توجه ندارد. به پیامدهای ناخواسته کنش هم بی‌توجه است.

۲- اصحاب هرمنوتیک نگاه می‌کنند به این که فرد چه دلیلی برای انجام عملش دارد. به چرایی این دلیل توجهی ندارند. به عوامل و شرایطی که باعث شده است که فرد، این کنش را انجام بدهد و نه آن کنش را هم بی‌توجه است.

۳- به تفسیر ساختاری درون جامعه هم توجهی ندارند. نگاه کلان ندارند.

۴- به تحول تاریخی، هم اهمیت نمی‌دهند.

بین خودفهمی (self understanding) و فهم شرایط و رفتارهای واقعی اجتماعی تفاوت وجود دارد اصحاب هرمنوتیک در خطر این هستند که خودفهمی و احساسات و عواطف خود را به جامعه و به کنش‌گر اجتماعی نسبت دهند.

۵- این دیدگاه، محافظه‌کار است. فکر می‌کند همه چیز سر جایش است. می‌خواهد توصیف بکند و نمی‌تواند واقعیت موجود را به نقد بکشد.

این دیدگاه هرمنوتیک بود و چیزی بیش از این هم نیست. البته این ادعای «آقای برابان فی» است و می‌توان مدعی شد که هرمنوتیسین‌هایی هستند که جور دیگری فکر می‌کنند و به این نقدهایی که زده شده واقف هستند.

**سؤال) اگر ما یک رابطه علی - معلولی، بین تفسیر کنش‌گر و عمل اجتماعی معطوف به آن تفسیر، برقرار کنیم. آیا این یک تبیین نیست یعنی یک طرف، تفسیر کنش‌گر را به عنوان علت در نظر بگیریم و در طرف دیگر، عمل اجتماعی معطوف به آن تفسیر را معلول، لحاظ کنیم. آیا این یک تبیین نیست؟**

ج) درست است، اما قبول می‌کنیم که این، تقلیل جامعه‌شناسی به روانشناسی است.

**سؤال) اما در هر حال، یک تبیین است.**

ج) تمام بحث این است که در بسیاری از مواقع فرد به عمل خود و کنشی که می‌کند، آگاهی ندارد یا به عواقب و نتایج آن واقف نیست. اینجا باید به شرایط و عوامل اجتماعی رجوع کنید. شما هرگاه، بتوانید به صورت روشمند، نشان دهید که ریشه این کنش اجتماعی، تفسیر و نیت فردی است. شما تبیین کرده‌اید اگر می‌توانید چنین کاری انجام بدهید، خوب بفرمایید. من از شما سؤال می‌کنم. آیا اگر فرد صرفاً بگوید هدف من، از انجام این عمل این بوده است تبیین کامل است. آیا عمل اجتماعی ما تابع نیت فردی است؟ اگر بتوانید این مطلب را به صورت روشمند نشان بدهید دیگر تأویل‌گرا نیستند بلکه اگر شما مانند «وبر» عمل کردید، یعنی فهم کنش‌گران را مقدمه تبیین قرار دادید؛ تبیینی برخوردار کرده‌اید، اما اگر مراد صرفاً فهم باشد، تبیینی برخوردار نکرده‌اید.

**سؤال) خود وبر هم جامعه‌شناسی را بر پایه فهم بنا کرده است و در جامعه‌شناسی**

**تفهیمی به نیت کنش‌گر نظر دارد.**

ج) وبر یک جامعه‌شناس پارادکسیکال (تناقض‌نما) است. در جایی وبر کاملاً صبغه پوزتیویستی دارد و آن هم یک پوزتیویست افراطی. حداقل وبر مدعی است که در مقام گردآوری داده‌ها و تفسیر آنها، محقق می‌تواند و باید ارزش‌های مشخصی را کنار بگذارد. نکته دیگر اینکه وبر فهم را مقدمه تبیین می‌داند و نه غایت و هدف خود از تحقیق.

**ترکش دوز: یعنی شما می‌فرمایید محصول تبیین، باید کلی و ضروری باشد؟**

ج) بله، باید باشد والا فرض توصیف و تبیین چه می‌شود.

**ترکش دوز: سؤالی که در اینجا می‌توان مطرح کرد و به اقتصاد هم مربوط می‌شود**

**این است که آیا سودانگاری (Utilitarianism) می‌تواند در ذیل دیدگاه هرمنوتیک قرار بگیرد. از آن جهت که هر دو فرد را و خواسته‌های او را نقطه عزیمت تبیین قرار می‌دهند.**

ج) من سودانگاری را در ذیل دیدگاه انتخاب عقلانی (rational choice) می‌بینم. اتفاقاً

آموزه‌های پوزتیویست‌ها تحت تأثیر این آدم‌هاست. اینها اساساً اراده آزاد و مستقل انسان را قبول

ندارند. انسان را به مانند حیوان، پاسخ‌دهندهٔ صرف به محرک‌های بیرونی می‌انگارند. در مقابل اینها، تفسیرگرایانی چون مید و بلومر قرار می‌گیرند که به اندیشه‌های هرمنوتیسین‌ها، نزدیک هستند.

### ترکش‌دوز: رابطهٔ نظر این تأویل‌گرایان با هرمنوتیک جمع‌گرای هابر ماس چیست؟

ج) او هرمنوتیک را به کنش ارتباطی بر می‌گرداند برای او کنش ارتباطی یک آرزوست یک وضعیت آرمانی است. بر او این ایراد وارد است که این سه نفع را نفع ابزاری و نفع هنجاری و رهایی‌بخش را جزیره‌های جدای از هم دانسته است. در حالیکه اینها با هم مرتبط هستند و لذا نمی‌توانید بگویید اتاق خواب شما مصون از عرصهٔ عقلانیت ابزاری است. به نظر من، آن کل‌نگری و تامیت فرانکفورتی‌ها را ندارد. هابر ماس به نظر من جدی نیست. هرچند خیلی‌ها او را جدی می‌گیرند. اساساً همین که جایزه می‌گیرد مسأله است. یک انتقادگرا چطور می‌تواند از دست لیبرال بورژوازی، جایزه بگیرد. یعنی حرف‌های او در خدمت مدرنیسم و لیبرالیسم غربی است. این هابرماس، هابرماس فرانکفورتی نیست.

سؤال) یعنی دیدگاه تجویزی‌ای که دارد و دورنمایی را که نشان می‌دهد بر مبنای

مدرنیته است؟

ج) بله.

سؤال) پس کنش اجتماعی مبتنی بر هرمنوتیک، الزاماً محافظه‌کار است این‌طور

نیست؟

ج) نه الزاماً.

### سؤال) می‌تواند رهایی‌بخش باشد؟

ج) بله، اگر شما تبیین نکنید و به ریشه‌ها توجه نداشته باشید، محافظه‌کار می‌شود و الا محافظه‌کار نمی‌شوید. هرمنوتیک هابرماس، بر پایه مدرنیته است. بر پایه انسانی است که در مدرنیته تعریف می‌شود. متوجه هستید اشاره هابر ماس به عقل مفاهمه‌ای، ناظر بر این است که حقیقت، ازلی و ابدی نیست؛ بیابید بنشینید و با هم گفتگو کنیم. اما هرمنوتیک، این را نمی‌گوید.

### سؤال) هابرماسی، انسان نوعی و پیش‌فهم‌های او در مدرنیته را در نظر دارد؟

ج) بله. هرمنوتیک، ما می‌توانیم دیالوگ بکنیم، بگذاریم طرف مقابل حرف‌های خود را بزند ولی اگر خواستهٔ خود را تشخیص ندهد ما از آن بعد (یعنی همان تکلیف رهایی‌بخش روشن‌فکر) به او می‌گوییم باید خواستهٔ واقعی تو، این باشد. یک روشنفکر حقیقی، خواسته‌های جمعی را در نظر می‌گیرد. این هرمنوتیک را با هرمنوتیک هابرماس که در جای دیگری نفع رهایی‌بخشی را مطرح می‌کند فرق می‌کند. آقای «برایان فی» براساس همان هرمنوتیک جاری، بحث رهایی‌بخشی خود را مطرح می‌کند و مثل هابر ماس نمی‌آید هرمنوتیک را در چارچوب مدرنیته مطرح کند و رهایی‌بخش خود را در جای دیگری مطرح نماید.

### سؤال) جهت رهایی‌بخشی هرمنوتیک‌ها، نفی ساختارهاست؟

ج) یک وجهی از هرمنوتیک به آن بی توجه است و به رهایی بخشی توجهی ندارد. آقای «برایان فی» بر مبنای همین قابلیت‌ها و ناتوانی‌های هرمنوتیک‌ها، کار خود را آغاز می‌کند و پوزتیویست را هم برخلاف هابر ماس یک جزیره و یک جزء نمی‌بیند. پوزتیویسم را توجیه نمی‌کند. می‌گوید کل نگر باشید. این پوزتیویسم همه جا را گرفته است.

### سؤال) و این آقا در نقد هرمنوتیک به آراء رویکرد سوم می‌رسد.

ج) بله، این کتاب شرح آراء دیگران نیست. شرح آراء خودش است و می‌گوید: ما از همان اول گفته‌ایم و باز هم می‌گوییم نظریه اجتماعی در عمل اجتماعی ادغام شده است. ملاک داوری یک نظریه اجتماعی این است که تا چه اندازه توانسته است نیازها و خواسته‌های انسانی و اهداف انسانی را برآورده سازد. ما چه تصویری از نظریه اجتماعی داریم (آن هم نه آن سنخ نظریه اجتماعی که منهای انسان و اهداف او است): باید *Practical intention* باشد نیت عملی داشته باشد. رهاورد داشته باشد. تعهد داشته باشد. او می‌گوید: علوم اجتماعی متعهد باید سه مشخصه داشته باشد:

- ۱- پذیرش ضرورت مقولات تفسیری و مخالفت با پوزتیویسم
- ۲- توجه به شرایط تأثیرگذار بر کنش که مردم به آن توجه ندارند (برخلاف هرمنوتیک‌ها) «فی» می‌گوید: قصد من این است که قوانین شبه علی و کارکردی را در زمینه اجتماعی کشف کنم. قوانینی که تضادهای اجتماعی را می‌بیند.
- ۳- بین نظریه اجتماعی و عمل اجتماعی ارتباط متقابل وجود دارد. وی می‌گوید: تا حدی حقیقت، به وسیله ارتباط و شیوه ارتباط تئوری علمی با عمل اجتماعی تعیین می‌شود.

### سؤال: این ملاک صدق و کذب از نظر او است؟

ج) صدق و کذب تئوری، تا حدی توسط ترجمان تئوری به عمل مشخص می‌شود.

### سؤال: شبیه رأی فریدمن است؟

ج) نه کاملاً ملاک‌های دیگری چون سازگاری درونی و سازگاری با قواعد منطقی هم ارائه می‌دهد. این قواعد هم در قالب‌های شناختی متفاوت، متفاوت می‌شود نکته دیگر اینکه به ستیز ساختاری باید توجه داشت. به تحول دیالکتیکی تاریخ باید توجه داشت اینها برای پاسخ به این مطلب است که چگونه تعهد و عمل اجتماعی جزئی از نظریه اجتماعی می‌شود. توجه به تاریخ برای پاسخ به این پرسش که چطور گاهی نیازهای انسان مرتفع شده است و گاهی خیر. بعد راهکارهای عملی می‌دهد. می‌گوید ما صرفاً حرف نمی‌زنیم بلکه راهکار هم ارائه می‌دهیم:

- ۱- مفهوم‌سازی شرایط دردناک. یعنی مردم را آگاه کنیم
- ۲- به نقد ایدئولوژی‌های مختلف بپردازیم با توجه به ملاک صدق و کذب یا سازگاری درونی و منطقی تئوری.

سؤال: اگر ستیز ساختاری باشد با نقد و گفتگو نمی‌شود آن ستیز را مرتفع کرد.

ج) ببینید نکته جالب اینجاست که آنها اگرچه از مفهوم ساخت استفاده کنند ولی به تبیین ساختی اعتقادی ندارند. این همان بحثی است که آنتونی گیدنز هم تحت عنوان ساخت‌یابی مطرح می‌کند. آنتونی گیدنز می‌گوید: جامعه دو نیرو دارد ۱- جامعه ۲- فرد آنچه رابطه بین افراد را برقرار می‌سازد نیروهای جامعه‌ای است. در این بین نه فرد جامعه را می‌سازد و نه جامعه فرد را. هر دو یک ارتباط متقابل دارند. انسان‌ها می‌توانند ساختارها را تعدیل کنند، بازسازی کنند مثل دستور زبان فارسی که متکی به تکلم فارسی‌زبانان است. اگر ما روزی تصمیم بگیریم و دیگر فارسی صحبت نکنیم؛ آن وقت دستور زبان فارسی هم به عنوان یک ساخت وجود نخواهد داشت. او می‌گوید: ساخت هم محمل کنش و هم نتیجه کنش است. هم ابزار کنش و هم نتیجه کنش است.

**ترکش دوز: به هر حال باز درون یک ساخت هستیم. اگر ما بخواهیم نمادها و واژگان دیگری را برگزینیم خود این نمادها و واژه‌ها در درون یک ساخت و یک قاعده معنا می‌یابند.**

ج) خیلی خوب، اما شما می‌توانید همان ساخت را تغییر داده، حک و اصلاح نمایید. البته ساختار هم لزوماً منفی نیست. به هر حال قصد «برایان فی» تلفیق است. او اعتقاد به یک سری تغییرات بر پایه نیازهای واقعی متکی و به نقش آموزشی تئوری اجتماعی دارد. آگاهی بخشی به افراد می‌تواند به آنها این توانایی را دهد که نیازهای خود را باز تعریف کنند.

**دکتر شجاعی زند: این رأی سوم به یک مبنای جدید می‌رسد و یا صرفاً یک تلفیق و جمع جبری بین نظریات است؟ به نظر می‌رسد شق دوم درست باشد.**

ج) برایان فی چندان به عنوان فرد شاخص دیدگاه سوم مطرح نیست. رئالیست‌های مشهور یکی آقای سایبر هست و یکی آقای بسکار.

برای اینکه بدانیم جریان سوم به یک نظر جدید می‌رسد باید مفروضات این گروه سوم را عنوان کرد. این گروه سوم ۸ مفروض دارند:

- ۱- جهان مستقل از معرفت ما وجود دارد.

- ۲- معرفت ما از جهان، خطاب‌بردار و سرشار از تئوری است. معرفت ما آینه‌سان نیست که ناب باشد و کاملاً با واقعیت این همانی داشته باشد. مشاهدات ما مسبوق به تئوری‌ها و ارزش‌ها است. در همین رابطه مفاهیم صدق و کذب نمی‌تواند معرفتی منسجم از جهان ایجاد کند. ملاک معتبر و جهان شمول نداریم. یعنی نهایتاً آنچه که حکم به قبول یا رد این نظام معرفتی می‌کند ذهن است همان بحث که من عرض کردم این دیدگاه بیشتر عوامل اعدادی را می‌نگرد و نه رابطه علی را. برخلاف دیدگاه پوزیتیویستی که فرض را بر صدق و کذب اعدادی گذاشته است و تکیه همت خود را

بر کشف هماهنگی‌ها و نظم‌ها و همگونی‌ها قرار داده است یعنی کشف نموده‌ها، رئالیست‌ها به دنبال بوده‌ها و روابط علی ضروری هستند.

۳- معرفت، نه کاملاً متصل و مستمر است چنانکه در دیدگاه پوزتیویستی بود و نه کاملاً منفصل است.

**ترکش دوز: اینجا به دو دیدگاه تکوین انباشتی علم که از سوی پوپر مطرح می‌شود و ساختار انقلابی تحولات علمی که از سوی کوهن طرح شده نظر دارد.**

(ج) بله اینان می‌گویند تحول دانش بشری در قالب یک چارچوب نظری یا پارادایم، انباشی و تراکمی است و از سویی تغییر مفاهیم معرفتی، پارادایم‌ها را متحول می‌کند. این دو دیدگاه با هم ارتباط دارند.

### ترکش دوز: یعنی نه رأی پوپر و نه رأی کوهن؟

(ج) البته تا حدی به رأی کوهن نزدیک می‌شود ولی خیلی کم چرا که کوهن به انقلابات علمی باور دارد و با ظهور پارادایم جدید، پارادایم دیگر از بین رفته است. اما با آمدن فیزیک اینشتاینی، پارادایم نیوتونی از بین رفته است.

**ترکش دوز: درست است، اجزای پارادایم سابق در درون پارادایم جدید وجود دارد اما هیأت تألیفی فرق می‌کند.**

(ج) خیر هنوز هم هستند کسانی که در همان هیأت تألیفی نیوتونی کار می‌کنند و فیزیک اینشتاین را قبول ندارند. اما پارادایم قالب همان فیزیک نسبیت است، بلکه پارادایمی بر دیگر پارادایم‌ها غالب شده است.

به هر حال مفروضات چهارم و پنجم رئالیست‌ها، مهم می‌باشد و این چیزی است که در اندیشه آنها وجود دارد و در دیگر جریانات شناخت‌شناسی نیست. چهارمین مفروض رئالیست‌ها در جهان ضرورتی (necessity) وجود دارد که یک بحث فلسفی است در دیدگاه پوزتیویستی این ضرورت نفی می‌شود. در نظر رئالیست‌ها موضوعات طبیعی و غیرطبیعی الزاماً، برخوردار از نیروهای علی و شیوه‌های عمل و قابلیت‌های خاصند.

۵- (بسط یافته مفروض چهارم است) جهان تمایز یافته و لایه‌بندی شده است. این لایه‌بندی نه تنها در حوادث (events) بلکه در ساختارها و موضوعات (ابژه‌ها) نیز وجود دارد. نکته مهم این است که جهان از ساختارهایی تشکیل شده است که حوادث را به وجود می‌آورند. این ساختارها اگر حتی حادثه‌ای هم ایجاد نکنند، وجود دارند یعنی این امکان که روابط علی وجود داشته باشد ولی تحقق خارجی نیافته باشد وجود دارد. این نظر برخلاف نظرگاه پوزتیویست‌ها می‌باشد که به موجودات، پدیده‌ها و حوادث واقعیت یافته، می‌نگرند. این مفروضات، اساسی است. (بار دیگر عوامل اعدادی و عوامل انتزاعی و نیاز به هر دوی آنها مطرح شد.)

۶- پدیده‌های اجتماعی، مثل کنش‌ها، متن‌ها و نهادها، مفهوم محور هستند و قبل از تبیین، آنها باید فهم شوند.

بنابراین، نه تنها باید به تبیین تولید و آثار مادی آنها پرداخت. یعنی وجه تبیینی بلکه باید به فهم، مطالعه و تفسیر معانی آن پردازیم.

### دکتر مؤمنی: یعنی همان رأی تأویل‌گران؟

(ج) بلکه ابتدای کار با فهم است (یعنی همان هرمنوتیک) ولی به آن بسنده نمی‌کنند. معانی باید تبیین هم بشوند.

### ترکش دوز: اگر تبیین و فهم دو کار موازی برای شناخت پدیده باشد ما به دوالیسم

#### روش‌شناختی نمی‌رسیم؟

(ج) این دو مقوله جدا از هم نیست. تبیین در خدمت فهم است. یعنی در طول هم هستند نه در عرض هم. «استیون لوکس» مثالی در مورد برده‌داری می‌زند. یک بار فهم می‌کنیم، می‌بینیم که یک برده، از وضعیت خود راضی است. بعد سؤال چرایی مطرح می‌کنیم. چرا این برده از وضعیت خود راضی است و به این ترتیب به شرایط و زمینه‌های اجتماعی این کنش معین می‌رسیم. اگرچه باید این پدیده‌ها را عطف به چارچوب معنایی مفسر کنیم اما این پدیده‌ها، مستقل از مفسر وجود دارد؛ یعنی با توجه به مفروضات ۴ تا ۶، روش‌های علوم اجتماعی هم وجوه اشتراک و افتراق با علوم طبیعی دارد.

۷- این مفروض جالب است و آن را درک (احساس) می‌کنم و فکر می‌کنم درد ما هم، همین است. می‌گوید: شرایط و روابط اجتماعی تولید معرفت، محتوای آن را متأثر می‌کند. این تأثیر می‌تواند علی باشد و می‌تواند هم نباشد. این مفروض به این معناست که شما نمی‌توانید علم جای دیگر را، در جای دیگر استفاده کنید زیرا هزینه زیادی دربردارد پس باید علمتان را بومی‌سازی کنید. می‌گوید: معرفت، تا حدود زیادی اگرچه نه منحصرأ، زبان‌شناختی است و ماهیت زبان و شیوه ارتباط ما با دنیای اطراف و دیگران، در مورد تعلق آگاهی و ارتباطات، بی‌تفاوت و بیگانه نیست. نوع زبان و نمادهایی که در جامعه به کار می‌بریم، بر روی آگاهی و معرفت تأثیر می‌گذارد. یعنی آگاهی از این روابط در ارزیابی معرفت، امری حیاتی است.

۸- دانش اجتماعی باید انتقادی باشد. باید در برابر ابژه، انتقادی برخورد کرد. باید متوجه تغییر عالم باشیم. می‌گوید: به منظور توانایی در امر تبیین عالم، باید متوجه تغییر بود.

### ترکش دوز: می‌گوید چون هست پس باید اینگونه هم باشد چون جهان اجتماعی در

حال تغییر است، پس باید تبیین هم، به این تغییر توجه داشته باشد.



ج) پوزتیویست‌ها می‌گویند این طور است. پدیده‌ها، به طور طبیعی به این شکل هستند رئالیست‌ها می‌گویند چرا این طور است. یعنی جهت‌دار هستند.

در مجموع اگر بخواهیم از بحث‌مان نتیجه بگیریم باید بگوییم که باید به جامعه، ساختارهای آن، ستیزها و تضادهای ساختاری درون آن توجه کرد. ساختارهای جامعه را هرچه که هست، چه خوب و چه بد، شناخت و شرحی تاریخی از مسایل داد.

**ترکش دوز:** آیا تبیین تاریخ مختص و مخصوص این رویکرد است؟

ج) من در رویکردهای دیگر ندیده‌ام مثال بزنید!

**ترکش دوز:** مثل پوزتیویست‌ها!

**دکتر مؤمنی:** اصحاب هرمنوتیک هم معتقدند برای فهم یک پدیده باید آن را در زمینه تاریخی خود بررسی کرد.

ج) بعضی از ایشان اینگونه‌اند مثل بحث تبارشناسی که فوکو مطرح می‌کند.

**دکتر مؤمنی:** نه «وبر» همین گرایش را دارد.

ج) همانطور که قبلاً هم گفتم وبر از آن جامعه‌شناسان پارادوکسیکال است. آیا وبر را (به طور قطع) می‌توان گفت: هرمنوتیسین است یا پوزتیویست؟

**دکتر مؤمنی:** منتهی این ادعای خود را از منظر هرمنوتیکی بیان می‌کند. شما برای فهم معنای کنش کنش‌گر باید برگردید تاریخ را بررسی کنید.

**دکتر شجاعی زند:** اتفاقاً کانت هم روش تاریخی را مطرح می‌کند.

**ترکش دوز:** یعنی خیلی‌ها از روش تاریخی، صحبت کرده‌اند.

**دکتر مؤمنی:** وبر تأثیر تاریخ را در ذهنیت دنبال می‌کند و پوزتیویست‌ها، تأثیر تاریخ را بر ساخت جامعه پی می‌گیرند.

ج) به هر حال، پوزتیویسم در مجموع به قراری است که عرض کردم. مثلاً در اقتصاد آیا با توجه به مفروضات‌شان، می‌تواند به عنوان یک نظام ساختاری، ارزشی و اخلاقی کارساز باشد. ما تا چه اندازه می‌توانیم تن به ملزومات آن بدهیم. مثلاً می‌توان پرسید که ما در اقتصاد به دنبال چه هستیم؟ به نظر من، فقط بحث ابزار نیست بلکه بحث اهداف و ارزش‌ها هم هست. خود این آقای «برایان فی» هم نتوانسته است از این بحث (هدف‌ها و ارزش‌ها) درست عبور کند.

**دکتر مؤمنی:** بله برداشت من هم از فرمایشات شما این است که رئالیست‌ها حرف جدیدی نمی‌زنند. اینها فقط انتقادهایی که بر پوزتیویست‌ها و هرمنوتیسین وارد شده است دسته‌بندی کرده‌اند و حداکثر همان حرف‌های وبر را دوباره زده‌اند و ندرتاً حرف جدیدی از خود دارند. شاید نکته مهم سخن ایشان همین حرف آخری است که زده‌اند.

**دکتر افروغ:** نکته آخری را که فرمودید تردید دارم. در کارهای وبر در مبانی هستی‌شناختی و روش‌شناختی تناقض وجود دارد. وی برخلاف رئالیست‌ها واقعیت را از ارزش جدا می‌داند. این

جداسازی نشدنی است. کسانی که چنین ادعایی کرده‌اند در این زمینه (جدایی واقعیت و ارزش) ناکام بوده‌اند.

**دکتر مؤمنی:** آیا توصیف می‌کنند یا تجویز می‌کنند؟ اگر حرف آنها (رنالیست‌ها) توصیف این واقعیت باشد که ارزش از واقعیات جدا نیست، این حرف را وبر هم زده است. مگر به نوعی بگویند نه! باید این دو تا با هم باشند و ترکیبی باشد که آنوقت دیدگاه، جدیدی است.

(ج) در نقد پوزتیویسم می‌گویند اینها توفیق نداشته‌اند که ارزش‌ها را از واقعیات جدا کنند. در ضمن (و از اینجا است که حرف‌های جدیدی می‌زنند) می‌گویند وقتی از تئوری اجتماعی بحث می‌کنیم باید به نیازهای انسان و خواسته‌های او توجه کرد. این صرفاً توصیف نیست. این نیازهای انسانی، عنصری از تبیین می‌شود. محک داوری یک نظریه می‌شود. وقتی محک داوری یک نظریه را، نیازهای انسان قرار دهید از پوزتیویسم دور شده‌اید. پوزتیویسم ادعای آن را دارد ولی آن را جدا می‌کند. یعنی می‌گوید که من به شما یک شناخت محض می‌دهم که وقتی آن را به کار ببندید نیازهای انسانی هم، برطرف می‌شود. اما رنالیست‌ها می‌گویند نباید این دو عرصه را از هم جدا کرد. نکته اصلی این است که نظریه اجتماعی را از نیازهای افراد، اجتماع و خواسته‌های آنان جدا نکنید.

**دکتر شجاعی زند:** به نظر می‌رسد که این رویکرد سوم با بررسی نقطه قوت‌ها و نقطه ضعف‌ها دو رویکرد دیگر صرفاً صبغه انتقادی داشته و سخن اثباتی جدیدی ندارد.

(ج) خیر این رویکرد سوم صرفاً ترکیب نیست بلکه در جاهایی حرف‌های جدیدی زده است.